الولادت و درویش را در جمله عمر فرزند نیامده بود و کان شدید الاشتیاق الی الولد گفت که خدای تعالی عز و جل مرا

پسری دهد جز این خرقه که پوشیده ام ای غیر لباسی هذا هیچ در ملک من نیست ایثار و بذل درویشان کنم شکرا انفاقا در حق

پسر آورده ای ولد را بنا و ظهر مرادش دعائی کرد و گنوهٔ یاران ای الفقراء الذین کانوا من اصحابه بموجب شرطه ای

بجبت عهده بنهاد و اطعمهم پس از چند سالی از سفر شام باز آمدم بمحله آن درویش گذر کردم ای مررت بمحلته و از کیفیت

حالش پرسیدم عما هو المعتاد بین الاحبة گفتند بزندان شحنه درست ای فی محبس نایب الوالی گفتم بسبب چیست گفتند پسر

خمر خورده و عربده کرده قد مر بیانه الکلمات و خون یکی ریخته ای قتل احدا و از شهر گریخته خوفا من القصاص پدر را بعلت

آن ای لاجل ابنه گرفته اند و ضروه سلسله در کردن بفتح الکاف الفارسی و بند گران ای القید الثقیل بر پای نهاده است

از خدای تعالی عز و جل **قطعه** زنان بکسر النون للاضافة باردار وصف ترکیبی و انما افرده لان الاعتبار المطابقة غیر لازم

فی غیر لغة العرب کانها ای فی الترکی یوکلی عورتلر و قد لم یعرف هذه النکتة قال و انما افرده للشعر و فی عبارته محه اذا در

بدل لفظ الموزن لفظ المشو قال فی الحاشیة لان الظاهر ان یقول بارداران و هذه فی لغة العرب اذ قال الت

الحوامل ای مرد هشیار و هو ضد السکران اگر وقت ولادت مار زایند بدل الولد از ان اخرج الا مضمون المصراع

الاخیر بهتر نزدیک خردمند مرحوم که فرزندان ناهموار ای غیر موافق زایند **حکایت** طفل بودم بزرگی را با الطفل

الصغیر مطلقا ای کنت صغیرا بزرگی را پرسیدم از بلوغ ای من اماراته گفت در کتب مسطور است که سه نشان دارد بینیه

بقوله یکی پانزده سالگی بفتح اللام بمعنی اللام خمسة عشر و دوم احتلام و سوم در آمدن موی زهار بفتح الزاء العاتة

اما در حقیقه یک نشان دارد بینه بقوله انکه در بند ای فی قید رضای حق جل و علا بیش باللباء العربی از ان باشد که در

در بند حظ نفس ای علامة البلوغ فی الحقیقة ان یکون المرء فی قید رضا الحق ازید و اغلب من کونه فی قید لذة نفسه هر که

درو این صفت موجود نیست منه لم یکن فیه هذه الصفة محققین بسکون النون نابالغ شمارند ای لا یعدونه بالبالغ

بقول

یقول اهل العرض مشد پیرنا بالغ و یقولون انه کدا ضد زبان بختیه **قطعه** بصورت آدمی شد قطره آب فیه تقدیم و تاخیر تقدیره قطره اب

بصورت آدمی شد که چهل روز در قرار اندر رحم ماند القرار بمعنی المستقر و یراد به المستقر ای تبقی مستقرا فی الرحم اربعین یوما اگر چهل ساله را

ای لمن بلغ اربعین سنة عقل و ادب نیست مرحوم بتحقیق نشاید آدمی خوانند قال رسول الله من جاوز الاربعین و لم یغلب خیره شره

فلیتجهز الی النار و قال علیه السلام رحم الله شیخا ما فقر اغرة اللهم رحم للسالب الا غرره **دیگر** جوانمردی و لطف است

عطف علی جوانمردی آدمیت بشدید الیاء مبتدا مؤخر و فی اکثر النسخ جوانمردی و لطف آدمیت فیکون المصراع حمقو المقدما همین

نقش هیولائی ای النقش الخالی عن الکمال المبتدا ره نهی فی بند انکش هنر باید که صورت میتوان ساخت بمعنی نقش برایوانها در الظاهر

التقدیر در بر در ایوانها و یجوز ان یکون لفظ زاید از شنگرف بکسر الشین المعجمة و سکون النون و فتح الکاف الفارسی و سکون الراء المهملة

با زنگی بجفر و زنگار بالزاء و الکاف الفارسیین جوان هنر نباشد فضل و احسانی مرحون چه فرق از آدمی تا نقش دیوار لا مجرد

الصورت موجود فیه بدست آوردن دنیا هنر نیست بیر بیان الفضل یکی را گو توانی دل بدست آر **حکایت** سالی نزاع و جدال

در میان پیادگان حجاج بضم الحاء جمع الحاج افتاد و وقع النزاع فیما بینهم و داعی بر بدیه المصنف در آن سفر هم پیاده بودم بعنی

انا فی ذکر السفر اجلا انصاف در سر و روی همه کر افتاده ایم ای و لحق انا علی الوسن الاخیر و وجهه و هنر کنایة عن النزاع الکثیر و الجدال

العظیم و داد فسوق و جدال بدادیم و قال الله الحج اشهر معلومات فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال و المعنی انا قد خالفنا

مضمون هذه الایة الکریمة کجاوه نشینی وصف ترکیبی و کجاوه بفتح و الجیم العربیین بمعنی المحفة و هی بکسر المیم و تشدید الفاء با عدیل خالی و زن

فقیل بالترکی نکوزن خود میگفت کان یقول لمن یعادله فی المحفة الاخری بو العجب بفتح اللام التعجبیة و هو المسموع الا زنده

و المستعمل فی السنة العرب کانه کانه بنادی العجب منه علی نهج قولهم یالماء و هو مبالغة فی التعجب و قد قال السیوطی بکسر اللام علی ان یکون المنادی

محذوفا و یندی یا قوم اشد اللعب ای للتعجب ینبغی ان یقال فی شانه بالعجب که پیاده عاج بدیه بعض آلات الشطرنج التی تصنع

من عظم الفیل چون عرصه بالصاد المهملة بمعنی میدان شطرنج و قیاس کلام العرب ان یقال فی الشطرنج بکسر الشین لانه فیجهما اللان

ای ترکیده و بعض یکوینهم مهمزه

Copyright © King Saud University